

"نمونہ یک انشای خوب"

الف) موضوع:

قورباغه ها

ب) مقدمه: روزی از روزها گروهی از قورباغه های کوچک تصمیم گرفتند که با هم مسابقه ی دو بدهند. هدف مسابقه رسیدن به نوک یک برج خیلی بلند بود. جمعیت زیادی برای دیدن مسابقه و تشویق قورباغه ها جمع شده بودند. مسابقه شروع شد...

پ) تنه متن: راستش، کسی توی جمعیت باور نداشت که قورباغه های به این کوچیکی بتوانند به نوک برج برسند. شما می تونستید جمله هایی مثل اینها را بشنوید: "اوه، عجب کار مشکلی بود!" یا این جمله ها "اونها هیچ وقت به نوک برج نمی رسند" یا "هیچ شانسی برای موفقیتشون نیست. برج خیلی بلنده". (بند اول)

قورباغه های کوچک یکی یکی شروع به افتادن کردند. بجز بعضی که هنوز با حرارت داشتند بالا و بالاتر می رفتند. مردم هنوز داشتند می گفتند: "خیلی مشکله!!! هیچ کس موفق نمی شه!". و تعداد بیشتری از قورباغه ها خسته می شدند و از ادامه دادن انصراف می دادند. (بند دوم)

ولی فقط یکی به رفتن ادامه داد بالا، بالا و باز هم بالاتر. این یکی نمی خواست منصرف بشه! بالاخره بقیه از ادامه ی بالا رفتن منصرف شدند. به جز اون قورباغه. کوچولو که بعد از تلاش زیاد تنها کسی بود که به نوک رسید! بقیه ی قورباغه ها مشتاقانه می خواستند بدانند او چگونه این کار را انجام داده؟ اونا ازش پرسیدند که چطور قدرت رسیدن به نوک برج و موفق شدن رو پیدا کرده؟ و مشخص شد که؛ برنده ی مسابقه گر(ناشنوا) بوده! (بند سوم)

ت) نتیجه گیری: نتیجه اخلاقی این داستان اینه که: هیچ وقت به جملات منفی و مایوس کننده ی دیگران گوش ندید. چون اونا زیبا ترین رویاها و آرزوهای شما رو ازتون می گیرند. چیز هایی که از ته دلتون آرزوشون رو دارید! همیشه به قدرت کلمات فکر کنید. چون هر چیزی که می خونید یا می شنوید روی اعمال شما تأثیر میگذاره پس: همیشه؛ مثبت فکر کنید! و بالاتر از اون؛ هر وقت کسی خواست به شما بگه که به آرزوهاتون نخواهید رسید، گر بشید، و همیشه باور داشته باشید: من همراه خدای خودم همه کار می تونم بکنم.